

هو العليم

مسئله اصالة الفرد و اصالة الاجتماع

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بيست و

سوم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[یکی از مسائلی که از زمان‌های گذشته]

مخصوصاً در این دهه‌های اخیر [مطرح بوده است]

مسئله حکومت فرد یا حکومت اجتماع است، و

به عبارت دیگر ارزش و قیمت اجتماع یا ارزش و

قیمت فرد و یا به عبارت دیگر **اصالة الاجتماع** و

اصالة الفرد است که در بین متکلمین و افرادی که

امروزه راجع به مسائل اجتماعی و فردی بحث و

صحبت می‌کنند دائر و رائج است. مرحوم علامه

طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - هم نسبت به این

قضیه در تفسیر المیزان مطالبی دارند که حالا من فقط

مجمل آن را می‌گویم و طبعاً مفصلش را خود آقایان

حتماً باید مطالعه کنند، چون مسئله بسیار مهمی

است!

تلمیذ: آیا در علم کلام هم مطرح شده است؟

استاد: یعنی همین متکلمین امروزی؛ منظور

متکلمین سابق نیست. ما آثاری هم در بین صحبت‌ها

در گذشته می‌بینیم. من باب مثال در وقتی که مفسرین راجع به قضیه حضرت یونس و حوت علی نبینا و آله و علیهما السلام صحبت می‌کردند، این مسئله مورد نظر قرار گرفته بود که در وقتی که جامعه‌ای در خطر است فرد باید خودش را فدای جامعه کند، یا اینکه این قضیه در بعضی از ابواب فقهی مدّ نظر قرار گرفته است مانند جهاد؛ مثلاً جایی که حکومتی در خطر است و کفار عده خاصی از مسلمین را به عنوان وقایه برای خودشان قرار داده‌اند، در آنجا انسان باید آنها را بکشد و بعد به کفار حمله کند و امثال ذلک.

مسئله إصالة الفرد و إصالة الإجماع، در

مطالب مختلفی مورد نظر است. امروزه هم که بر این اساس بنا را بر مسئله دموکراسی و حکومت اجتماع بر فرد قرار داده‌اند و اغلیت و اکثریتی را که ما از آن تعبیر به اجماع یا شهرت می‌کنیم، آنها هم به نحوی نسبت به این مسئله نظر دارند.

مردود بودن اجماع مستند به رأی یک فقیه

البته در بحث شهرت و اجماع به نحوی که در السنّة اصولیون مطرح است اصلاً حتی شاید یک

مورد هم برای آن نداشته باشیم! به جهت اینکه آن اجماعی که آنها می‌گویند، باید حکایت از قول معصوم کند اما تمام این اجماع‌ها مستند روایی و فقهی دارند، مخصوصاً تمام اجماعاتی که بعد از مرحوم شیخ طوسی - رحمة الله علیه - هستند. همه اینها مستند به کلام مرحوم شیخ هستند و حتی بعضی از آنها هم اعتراف کرده‌اند بر اینکه اصلاً جرئت مخالفت با فتوای مرحوم شیخ را نداشتند! این چه اجماعی است که مستند به رأی یک فقیه باشد؟!

معنای اجماع طائفة الإمامیه در کلام شیخ

طوسی

ما وقتی که در این موارد به اجماع شیخ طوسی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که ایشان همین‌طوری گفته‌اند: به اجماع **طائفة الإمامیه**^۱ و حالا اصلاً یک موردش [را هم ندیده است!] بعد نگاه می‌کند و می‌بیند که **ابن زهره** آنجا خلاف کرده است، این شخص چه کار کرده است، آن شخص چه کار کرده

^۱ . جهت اطلاع من باب مثال به الخلاف، ج ۵، ص ۱۱۶، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷ و ۲۹۱ رجوع شود.

است، می گوید: الاّ فلان، الاّ فلان، بعد معلوم می شود که در اینجا منظورش از اجماع خودش است! اجماع طائفه یعنی آن رأی مشهور در اینجا هست. فلهذا اصلاً نمی توانیم به موارد اجماع تکیه کنیم و هر جا اگر مطلبی دیده‌اید که اجماعی بود باید به سراغ مستند بروید و بدون هیچ گونه ترسی ولو اینکه نظر مخالف با اجماع داشته باشید باید به آن نظریه عمل کنید. اجماع از نظر ما حجت نیست، و همین طور شهرت.

تلمیذ: اگر اجماعی هم باشد، معلوم نیست که حاکی از قول معصوم باشد.

استاد: بله، همین طور است. من همین را عرض می کنم که این اجماع با توجه به این نحوه اجماعی که دیده‌ایم، هیچ حجتی برای ما نیست لعلّ اینکه خیلی‌ها مخالفت کرده باشند؛ همان طور که من باب مثال اجماع تا زمان مرحوم محقق - رحمة الله علیه - بر نجاست **ماء بئر** بود، مرحوم محقق با اجماع مخالفت کرد و گفت: «و فی نجاسة ماء البئر

تردد^۱». ما خیلی موارد می‌بینیم که فقهاء با اجماع

مخالفت می‌کنند و کسی حرفی نمی‌زند، این دلیل بر

این است که این مسئله حتی بین خود اینها هم محلّ

برای تأمل است؛ حتی در روایات و امثال ذلک. البته

جای آن نیست که ما در این قضیه [بحث کنیم].

یک وقت با مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه -

راجع به افعالی که جاهل با توجه به قصور - نه

تقصیر - انجام داده است [بحث می‌کردیم، این

مسئله] اجماعی است که لازم نیست اعاده کند و لولا

این جهت خلاصه، دوباره در اینجا صحبت‌ها

این بود که ما مدارک فقهی برای این قضیه داریم.

این طور نیست که فقط یک مسئله اجماعی باشد که

تدارک به قضاء آن لازم نیست و این در حال جهل

است و به روایاتی که در این زمینه آمده‌اند مثل

حدیث «**مَنَّةٌ**» و امثال ذلک که همه اینها دلالت بر این

دارند که اگر احکامی از روی قصور انجام بگیرد،

مسئله قضا در آنجا **مَنَّةٌ عَلَى الْعِبَاد** نمی‌تواند مطرح

^۱. شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۱۰:

«(وَأَمَّا مَاءُ الْبُئْرِ): فَإِنَّهُ يَنْجُسُ بِتَغْيِيرِهِ بِالنَّجَاسَةِ إجماعًا. و هل ينجُسُ
بالملاقاة؟ فيه ترددٌ، و الأظهر التنجيسُ.»

باشد. بله، اگر کسی انجام نداده باشد، آن یک مطلب دیگر است اما اینکه اگر کسی به خاطر تقلید خلاف که از شخصی تقلید کرده است و کشف خلاف برای او شده است و مقلّدش حکم خلاف گفته است، بالأخره در هر صورت **ما أنزل الله** را اتیان نکرده است در حالی که اجماعی است که این در اینجا صحیح است. این اجماعی بودن، به خاطر این نیست که کشف از قول معصوم می کند، بلکه به خاطر این است که همان کسی که می گوید: «نباید این را قضا کند»، اصلاً عقلش به او اجازه نمی دهد که حکم به قضا کند! چطور ممکن است که فقیهی بگوید: «مقلّدی که از یک مقلّد تقلید کرده است و بعد کشف خلاف شده است که حکم این مقلّد اشتباه بوده است دوباره این را انجام دهد؟!» یا اینکه این طور به نظرش می رسد بر اساس موازین، عملی را انجام داده است، کدام فقیه می گوید که دوباره این را انجام بده؟! آن وقت اسم این قضیه را اجماع می گذارند! این مسئله اجماعی نیست بلکه مسئله عقلی است، یک مسئله عادی است.

همین‌طور در مورد شهرت و امثال‌ذلک هم با توجه به اینکه طبق منویات و عقاید خود فقهاء است، در این صورت نمی‌توانیم به شهرت عمل کنیم. همین روایتی را که در بحث اصول خواندیم «**الإسلام یَجِبُ ما قبله**»^۱ الآن به شدّت مورد طرد و بطلان قرار گرفته است. شخصی مثل آقای خوئی طرد می‌کند،^۲ در حالی که قطعاً می‌دانیم روایت درست است! اگرچه می‌گویند که این روایت مرسل است اما لسان و مضامین روایت همه دلالت بر صحت می‌کند، با توجه به اینکه ما آن اخلاق و رفتاری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم سراغ داریم [هم همین را] اقتضاء می‌کند. شهرت هم مثل همین است. بر طبق عقاید و منویات خودشان یک روایت را عمل می‌کنند و یک روایت را کنار می‌گذارند، از کجا می‌دانیم این شهرتی که الآن این روایت را گرفته

^۱ . عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۲۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۴۸.

^۲ . المستند فی شرح العروة، ج ۱۳، ص ۱۳۰:

«إذن فالحدیث المزبور ساقط لا یمكن الإستناد إلیه فی حکم من الأحکام، بل المتبّع فی کلّ مورد قیام الدلیل علی مضمون الجبّ وسقطوا ما وجب باختیار الإسلام من نصّ - كما فی قضاء الصلوات - أو سیرة - كما فی الزکوات - فإن ثبت وإلا کان التّکلیف باقیاً لو قلنا بأنهم مکلفون بالفروع کالأصول.

است و روایت دیگر را کنار گذاشته است، دخل و تصرفات ذهنی خودش نبوده است؟! براساس اینکه این را امام گفته است این کار را انجام نداده است بلکه براساس تقویت فکری، براساس ترجیح، براساس هزار سلیقه و اظهار سلیقه در تعارض بین روایتین یکی را گرفته است، آن وقت ما می‌گوییم که این روایت مشهور است.

تلمیذ: می‌توانیم بگوییم که این سیره‌ای بوده است که در طول تاریخ نسبت به این روایت عمل نمی‌کردند؛ کلّ مسلمین عمل نمی‌کردند، حالا ممکن است که این روایت از خود امام رسیده باشد ولی ما این را در لفظ نداریم که از امام رسیده باشد ولی در عمل، مسلمین به این روایت عمل نمی‌کردند.

استاد: این تحقیق از مجتهد است، مجتهد باید تحقیق کند تا ببیند چنین سیره‌ای بوده است یا نبوده است، و اساس آن چطور بوده است.

تلمیذ: یعنی آیا سیره در دست ما نیست؟

استاد: نیست، چون این سیره در دست ما نیست

ما هم نمی‌توانیم به آن عمل کنیم، یعنی نمی‌توانیم بگوییم که چون شیخ صدوق در من لایحضر به این روایت فتوا داده است و علمای اطراف خودش هم آن روایت خلاف را گرفته‌اند پس ما هم عمل کنیم، بلکه لعلّ اینکه شیخ صدوق هم براساس ذهنیات خودش فتوا داده است؛ ما نمی‌توانیم این را به‌عنوان یک شهرت بگیریم حتی اگر از قدمات باشند. می‌گویند که اگر شهرت مربوط به قدمات باشد حجت است و اگر مربوط به متأخرین باشد حجت نیست.^۱ نسبت به قدمات هم همین حرف را می‌زنیم، نسبت به قدمات هم همین‌طور است. ممکن است روایتی باشد که فهم شخص و راوی به این قضیه نرسیده و رد کرده باشد اما شاید این از اصح روایات باشد؛ بنابراین در اینجا شهرت نمی‌تواند ملاک باشد. بله، به‌عنوان یکی از موارد ترجیح می‌تواند موردنظر قرار بگیرد، این‌طور نیست که این مسئله به‌عنوان آخرالکلام باشد، مطلب به این کیفیت نیست.

این مسئله إصالة الاجتماع و یا إصالة الفرد از

۱. اصول الفقه (مظفر)، ج ۲، ص ۲۲۱.

نقطه نظر عقلی محل تأمل است. ما چیزی در اجتماع که به نفس اجتماع بدون توجه به مسئله دیگری ارزش و قیمت داده باشد نداریم. یعنی **الإجتماع بما هو هو، الجمعية المدنية بما هو هو، الكثرة بما هي هي**، ما چنین مسئله‌ای نداریم.

معنای اجتماع

اجتماع چیست؟ اجتماع عبارت است از افرادی که در یک محیط مخصوص با همدیگر جمع می‌شوند و اسم این را اجتماع می‌گذارند. صرف تجمع افراد در تعارض با یک مسئله، حکومت را به اجتماع نمی‌دهد و اصل را بر اجتماع نمی‌گذارد. این کار را انجام نمی‌دهد الا در مواردی که آن موارد، مسئله حق و باطل نیستند بلکه مسئله صرف یک اختیار ظاهری است؛ در این صورت در تعارض بین آنها مسئله اجتماع [ترجیح] دارد. من باب مثال چند نفر باهم جایی می‌روند، یک نفر می‌گوید که دلم می‌خواهد الآن ماشین اینجا نگه دارد و ناهار را اینجا بخوریم. چند نفر هم می‌گویند که دلمان می‌خواهد ماشین پنج فرسخ بالاتر نگه دارد و سر فلان چشمه غذا بخوریم، در اینجا فقط تعارض بین دو اختیار

است، هیچ جهت رجحانی بر یکدیگر ندارند، مسلّم است که در آنجا کثرت افراد ترجیح بر این پیدا می‌کند. اما اگر یک شخص بگوید که من ناراحتی معده دارم و چون ناراحتی معده دارم الآن باید ماشین را در اینجا نگه دارید، بقیه هیچ ناراحتی و مشکلی ندارند، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که الآن **إصالة** **الإجماع** حکومت می‌کند و اختیار را از او می‌گیرد.

تلمیذ: در شورا داریم که وقتی اکثریت بر مبنایی حکم کردند [نظر اکثریت اعمال می‌شود].

استاد: چون در آنجا حق مخفی است. من باب مثال در اینجا دلیلی می‌آید و اینها می‌گویند که الآن ما باید به این دلیل در مدینه بجنگیم. افراد دیگر می‌گویند که به این دلیل باید در بیرون مدینه بجنگیم، این جنگ و این حرب و این دفاع باید در خارج از مدینه انجام بگیرد و هر کدام هم برای منوی و مدعای خودشان دلیل می‌آوردند، اینجا ادله با همدیگر تعارض می‌کنند و احدهما بر دیگری ترجیح ندارد، دوباره قضیه کثرت در اینجا مطرح می‌شود.

اما اگر قرار باشد در اینجا به دلیلی که همه آنها

می آورند نگاه کنیم مثل دلیلی که حمزه می آورد این است که می گوید: برای عرب عیب است که بگویند در منازل و بلد و مدینه خود دفاع کردند! این ننگ است و این عار است! **هذا عارٌ** که بگویند دفاع کردند! بقیه هم می گویند: بله، مسئله همین طور است. این برای ما ننگ و عار است که خارج از مدینه برویم و در آنجا با آنها جنگ کنیم.

آنجا بعضی ها می گویند که اگر ما در مدینه باشیم: اولاً: یک قوّت قلبی برای اهلماان است. ثانیاً: می توانیم از آنها استفاده کنیم، آنها هم از پشت بام و امثال ذلک ما را تأیید کنند و از آن طرف هم ما به شوارع مدینه بیشتر آگاه هستیم و می توانیم آنها را در حصر قرار بدهیم و در این صورت مقاتله با آنها آسان می شود. طبعاً اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و

^۱. المغازی، ج ۱، ص ۲۱۱ (با قدری اختلاف):

«فقال حمزة بن عبدالمطلب رضي الله عنه:

”والذي أنزلَ عليك الكتاب، لا أطمع اليوم طعاماً حتى أجالدهم بسيفي خارجاً من المدينة. و كان يقال كان حمزة يوم الجمعة صائماً، و يوم السبت صائماً، فلاقاهم و هو صائم.“»

سَلَم در اینجا باشد، با توجه به اینها می گویند که اینها دعاوی نَفسانی است. این طرف دعاوی نَفسانی است ولو اینکه این را یک نفر بگوید. لذا رسول خدا جنگ در مدینه را ترجیح می دهد. بعد که آنها غلبه می کنند، می گویند: حالا که شما این طور می کنید و راضی نیستید، آن طور باشد. چرا رسول خدا در اینجا قول آنها را ترجیح می دهد؟ شاید نمی خواهد در ذوق آنها بزند یعنی حالا که اینها با این وضعیت و با این کیفیت، خودشان می خواهند این طور کنند، در ذوق آنها نمی زنند و چون برای آنها خیلی مشکل است با آنها مماشات می کند ولی بعد در عین حال وقتی قضیه روشن می شود و آنها می فهمند که اشتباه کرده اند، حضرت می گوید: «نمی توانم از آن حکمی که خدا گفته است دست بردارم و آن حکم را عوض کنم».

عدم وجود دمکراسی در اسلام

تلمیذ: در اجتماع یا شورایی که همه از علماء باشند آیا نمی توانیم دوباره اکثریت را در آنجا مطرح کنیم؟!

استاد: نه، در اینجا نمی توانیم قرار دهیم. یعنی

اگر حاکم اسلامی در این شورا متوجه شود که قول یک نفر از نظر موازین عقلی و تجربه و مطابقت با علوم و مصالح بر دیگران ارجحیت دارد، شرعاً در اینجا حرام است که قائل به اکثریت شود.

حق میزان برای عمل در اسلام

ما اصلاً در اسلام دموکراسی نداریم! ما در اسلام حق را داریم، در اسلام حق میزان برای عمل است! اصلاً دموکراسی میزان نیست. دموکراسی یعنی چه؟! دموکراسی یعنی بعد از پیغمبر همه به سقیفه رفتند دیگر! این دموکراسی شد دیگر! دموکراسی یعنی برخلاف تصریح کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال ابوبکر را گرفتند دیگر! این دموکراسی می شود! کجای آن دموکراسی است؟! دموکراسی یعنی حکومت اکثریت و آیه قرآن می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ این دموکراسی است دیگر!

حکومت داشتن اسلام بر قوانین امروزی

^۱ . سوره انعام (۶) آیه ۳۷. امام شناسی، ج ۲، ص ۸۹:

«ولیکن اکثر آنها نمی دانند.»

شما الآن نگاه کنید که در اینجا و کشورهای خارج، دموکراسی به چه می‌گویند؟ یعنی آن اشتباهی که آنها الآن می‌کنند این است که به اختیار بشر اصالت می‌دهند اما به انطباق این اختیار بر مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه اصالت نمی‌دهند؛ این اشکال آنها است و اسلام از این نقطه نظر بر قوانین امروزی حکومت دارد. اسلام می‌گوید که **إِخْتِيار بما هو إِختِيار** در اینجا ملاک نیست.

مهم بودن اختیار با توجه به انطباق بر مصالح برای اسلام

اختیار با توجه به انطباق بر مصالح برای اسلام مهم است و این ملاک ارزش است.

اجتماع اهمیّت داده شده در اسلام

علت ارزش دادن اسلام به اجتماع

پس روی این حساب اجتماعی که در اسلام بر آن اجتماع اهمیّت داده شده است، «**يُدُّ اللّٰهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ**»^۱ «**صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ كَذَا**»^۲

^۱ . نهج البلاغه (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۸۱۶.

^۲ . الخصال، ج ۲، أبواب العشرين و ما فوقه، صلاة الجماعة أفضل من صلاة الفرد بخمس و عشرين درجة، ص ۵۲۱:

مسائلی که مربوط به حج و اجتماع در حج آمده است^۱ و افتراق از جماعت مسلمین که این قدر مذمت شده است و امثال ذلک، همهٔ اینها برای این است که این اجتماع ظرفیت مناسب را برای تکامل افراد در این موقعیت فراهم و آماده می‌کند. در اجتماع است که آن ظرفیت مناسب و آن امنیت برای تکامل پیدا می‌شود. یعنی اگر جامعه‌ای اجتماع نداشته باشد در آن جامعه امنیت نیست، در آن جامعه خوف است، در آن جامعه تردید و تشکیک است، این طور نیست که اجتماع بما هو ملاک باشد،

«عن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: **«صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاةِ الْفَرْدِ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً»**.»

^۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، کتاب الوصیة، باب رسم الوصیة، ص ۱۸۹، ح ۵۴۳۳:

«وَرَوَى عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ قَالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **«... اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ فَلَا يَخْلُونَ مِنْكُمْ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكْ لَمْ تُنَاطَرُوا»** الحديث.»

اجتماع که ملاک نیست. چون در این اجتماع و در این اُلْفَت و در این وُدّ، امنیت برای وصول به غایات و اهداف مهیا می‌شود، لذا اسلام به اجتماع ارزش و بها داده است.

اجتماع، مقدمهٔ تکامل افراد

پس اجتماع مقدمهٔ برای تکامل فرد است. این طور نیست که **نفس الإِجتماع من حیث هُوَ هُوَ**، موجب ارزش باشد. حالا بر فرض اجتماع باشد اما افراد در این اجتماع به تکامل نرسند، این اجتماع چه فایده‌ای دارد؟! پس ارزش و بهای اجتماع، بهای مقدمی است، بهای غایی و **ذی المقدمی** نیست.

من باب مثال اجتماعی هست که نود درصد آنها غیرملتزمین و غیرمتدینین هستند و ده درصد آنها **عشر بالمائة** - افراد متلزم و متدین می‌باشند، در رأی‌گیری نسبت به مسائل اخلاقی و امثال ذلک چه حکم می‌کنند؟ مثلاً می‌گویند که حجرات مشروبات خمر و سکریات باید در شوارع مفتوح باشد. ما باید به اجتماع حکم کنیم دیگر، ما باید مناظر و قیحه و

قبیحه در شواطی^۱ و سواحل داشته باشیم، باید حکم به اکثریت کنیم دیگر، چرا در اینجا حکم به بطلان می‌کنیم؟! چون این اختیار اکثریت و این شور اجتماعی با مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه منطبق نیست. **لا یَنطَبِقُ هَذِهِ الدَّعَاوِی وَ هَذِهِ النِّيَّاتُ بِالصَّالِحِ النَّفْسِ الْأَمْرِیهِ** و این ده درصد منطبق است، پس این مهم است.

ارزش داشتن انطباق با مصلحت در اسلام

در اسلام انطباق با مصلحت ارزش دارد، نفس اجتماع **مِنْ حَيْثُ هُوَ إِجْتِمَاعٌ** ارزش ندارد. و اگر می‌بینید که در بعضی از آیات قرآن و روایات و امثال ذلک برای اجتماع اهمیّت قائل شده‌اند، این قضیه جنبهٔ مقدمی دارد. پس یکی از مسائلی که باید در بحث ارتداد مورد توجه قرار بگیرد مسئلهٔ انطباق اختیارات فرد با مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه است که آیا اختیارات افراد یک جامعه با مصالح منطبق است یا منطبق نیست. در اینجا به فرد و اجتماع کاری ندارند، آنچه برای اسلام و عقل قابل پذیرش است،

^۱. لغت‌نامه دهخدا: ج شاطی، به معنای کرانهٔ رودبار.

این است.

اگر من باب مثال اجتماعی می خواهد رأی بگیرد
که سمّ بخورد، آیا عقل در اینجا حکم می کند که سمّ
در اختیار اجتماع بگذاریم؟! من باب مثال رأی یک
اجتماع تعلق می گیرد به اینکه قانون تجاوز به تمام
نوامیس و امثال ذلک آزاد باشد مثل قانون فروید،^۱
چون جامعه این طور است آیا در آنجا اقتضاء می کند
که این ابزار و آلات را در اختیار آن جامعه قرار
دهیم؟! مگر در سوئد این کار را نکردند؟! در مدت
شش ساعت تمام شهر استکهلم به هم ریخت! در
خانه ها و امثال ذلک ریختند! چون قانون کنار رفت.
اجتماع این است! اجتماع به دنبال انحراف می گردد،
به دنبال اظهار و ابراز منویات می گردد و هیچ دلیلی
نیست بر اینکه تمام منویات با مصالح منطبق باشد،
دلیلی وجود ندارد. بنابراین عقل حاکم است بر اینکه
آن اختیاری در جامعه ممضی است که با موازین
عقلی و حقوق فطری و اولیّه دیگران مزاحمت و
تعارض نداشته باشد. اگر اختیارات بعضی از افراد

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۶۳۵.

اجتماع با حقوق و اختیارات افراد دیگر تعارض داشته باشد، عقل این را قبول نمی‌کند.

لذا اینکه در مسئله حضرت یونس بعضی‌ها و حتی مفسرین اهل تسنن گفتند که در اینجا فرد فدای اجتماع شد^۱ غلط است! فرد فدای اجتماع نمی‌شود یعنی فرد فدای اجتماع **مِنْ حَيْثُ هُوَ إِجْتِمَاعٌ** نمی‌شود. فرد در اینجا با یک مصلحت اهمّ در تعارض قرار می‌گیرد و باید برای رسیدن و وصول به آن مصلحت اهمّ اِعمال و اقدامی کند، یعنی حضرت یونس که خودش را در شکم ماهی انداخت، در وهله اوّل براساس قرعه بود. در وهله دوم اگر هم براساس قرعه نباشد، یک نفر از باب حفظ جان افراد بیشتر باید این فداکاری را انجام دهد ولی این فداکاری از باب ازبین رفتن این شخص نیست بلکه از باب عمل به وظیفه و تکلیف است. این طور نیست که او خودش را فدا کرده و ازبین رفته است؛ ازبین نرفته است بلکه به تکلیف عمل کرده است یعنی درواقع ثواب شهید را به او می‌دهند.

^۱. مصدر در حال بررسی.

حکم عقل همیشه منطبق بر منطق

عقل هیچ وقت در منطقش جامعه‌ای را بر یک فرد غلبه نمی‌دهد! عقل همیشه بر منطق حکمی را بار می‌کند. من باب مثال اگر قرار باشد در جامعه‌ای ده نفر از بین بروند و یک نفر بماند - ما در مسئله عدالت و امثال ذلک این حرف‌ها را زده‌ایم و می‌زنیم - و دَوَران امر بین این باشد [که این چند نفر از بین بروند یا عالمی از بین برود]، عالم مقدم بر آنها است و عالم را نباید فدا کرد، این مسائل هست. من باب مثال چند نفر در صف خبازی ایستاده‌اند، چند آدم بیکار به جای اینکه در خیابان بایستند و سوت بکشند، حالا در صف خبازی آمده‌اند و می‌خواهند نان بخرند ولی از یک طرف عالمی هست که نیاز و احتیاج دارد و باید سر درس برود و امثال ذلک، خباز باید به او زودتر نان بدهد، او نباید پشت صف برود.

تلمیذ: یک روایت هم در این زمینه وارد شده است، در مورد شَرِیح قاضی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند که [در محکمه] [برای آنهایی که] عالم و قاری و حافظ قرآن‌اند، یک صف

جداگانه بگذارید.^۱

استاد: بله، صف جداگانه برای آنها بگذارید، این یک مسئله است. در مورد حرب هم واقع شده است که آنهایی که قاریان قرآن هستند، در جنگ‌ها به جبهه نفرستند، چون از بین می‌روند.^۲

تلمیذ: آیه نفر: ﴿وَمَا كَانَ آلَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَىِٰهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾.^۳

استاد: در جنگ یمامه که اتفاق افتاد خیلی از آن قاریان قرآن شهید شدند و اینها برای این است که در اینجا عقل حاکم است بر اینکه مسئله کثرت در اینجا مطرح نیست، در اینجا مسئله واقع و نفس‌الامر باید

^۱. مصدر در حال بررسی.

^۲. مصدر در حال بررسی.

^۳. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۲۴، تعلیقه ۱: «همه مؤمنین چنین حقی ندارند که برای جهاد از مدینه کوچ کنند. چرا از هر قبیله و گروهی، افرادی از آنها برای تعلّم فقه و احکام دین و معرفت قرآن و عرفان الهی و دین‌شناسی و بصیرت در اسلام کوچ نمی‌کنند، تا در دین فقیه شوند، و چون به سوی اهل و قوم و خویشاوندان خود برگردند، آنان را از عذاب خدا بترسانند، به امید آنکه آنها حذر کنند و متنبّه گردند و دست بردارند؟!»

مورد دقت و توجه قرار بگیرد. حالا این بحث ادامه دارد، إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد